

هستی و آگاهی

همه حیات انسانی در این دو مقوله جمع است

امیرنیک آنین

درس ۹۲ - هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی

(۱)

دو مقوله "هستی اجتماعی" و "آگاهی اجتماعی" دو جنبه مادی و معنوی حیات جامعه را نشان می‌دهند. همانطور که رابطه بین ماده و شعور مسئله اساسی فلسفه است، چگونگی رابطه بین این دو مقوله نیز مسئله اساسی را در علم فلسفه اجتماع و تاریخ تشکیل می‌دهد. پاسخ ماتریالیسم، به مسئله اساسی فلسفه برشالوده تقدم ماده بر شعور متکی است. در مورد مسئله اساسی فلسفه اجتماع و تاریخ، برای نخستین بار در تاریخ تفکر بشری، این کارل مارکس بود که نشان داد:

اولاً- این هستی اجتماعی است که در آخرین تحلیل روندهای حیات معنوی جامعه را تعیین میکند،

ثانیاً- در میان تمام مناسبات متنوع و گوناگون اجتماعی، مناسبات تولیدی، به مثابه مناسباتی عینی، عنصر اساسی و هسته مرکزی هستی اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

کارل مارکس پس از بررسی عمیق اجتماع به این نتیجه گیری دوران ساز رسید که:

این آگاهی انسانها نیست که هستی اجتماعی آنان را تعیین میکند، بلکه برعکس این هستی اجتماعی انسانها است که آگاهی شان را تعیین میکند.

(۲)

درواقع هم پدیده های اجتماع انسانی به طور کلی بر دو نوع هستند:
- یا پدیده ها و روندهای مادی یعنی مستقل از فکر و ذهن و اراده و شعور انسانند و بطور عینی وجود دارند،
- یا پدیده ها و روندهای معنوی هستند یعنی حاصل فکر و اندیشه و آگاهی انسانند.

هستی اجتماعی چیست؟- هستی اجتماعی عبارتست از مجموعه عناصر زندگی مادی جامعه:

- چارچوب کیهانی - جغرافیائی،
- شرایط نفوس و تراکم جمعیت،
- عوامل مختلف محیط زیست پیرامون،
- تمام اشیاء و موادی که خود انسان خلق کرده و موجودیت مادی دارند و به بخشی از این شرایط و محیط بدل شده اند،
- تمام مناسبات و ارتباطات مادی- یعنی عینی و مستقل از ذهن- که بین انسانها و طبیعت و بین خود انسانها در جریان کار ایجاد میشود.

مارکسیسم نشان میدهد که این مناسبات نوع اخیر در مجموعه حیات مادی جامعه نقش درجه اول را دارد و در آخرین تحلیل (نه بطور مستقیم و ساده و بلاواسطه و سطحی، بلکه در آخرین تحلیل) اینگونه روابط هستند که در پیدایش و تکامل آگاهی اجتماعی نقش تعیین کننده دارند.

آگاهی اجتماعی چیست؟- آگاهی اجتماعی عبارت است از مجموعه عناصر و پدیده هائی که بازتابی از حیات مادی، در آگاهی و شعور انسانها هستند، یعنی عبارت است از شناخت و ارزیابی واقعیت اجتماعی در سطوح مختلف، از سطح شناخت خود به خودی و روانی گرفته تا سطح ایدئولوژیک و تئوریک.

- شعور فردی بازتاب واقعیت است در آگاهی یک انسان، جهان درونی، روحی و نفسانی یک فرد جداگانه است.

- آگاهی اجتماعی بازتابی است بس ژرفتر، همه جانبه تر، تعمیم یافته تر، انعکاس هستی اجتماعی است در تمامی بخرنجی خود و در سطح تمامی جامعه. بنابراین آگاهی اجتماعی حاصل جمع ساده شعور انفرادی افراد بشر نیست بلکه مقوله کیفی متفاوتی است.

(۳)

آگاهی اجتماعی دارای ساخت بخرنجی است. در آگاهی اجتماعی میتوان سطوح مختلف افقی و عمودی را تمیز داد و در هر یک از آنها نیز انواع گوناگونی:

در سطح عمودی، مقوله آگاهی اجتماعی را می توان بویژه ازدو نظریا به دو صورت مشخص نمود:

۱) آگاهی عمومی و متعارفی (روحیه اجتماع) که عبارت است از مجموعه تصورات، آداب و رسوم، روحیات اجتماعی، ذوق و سلیقه عمومی که جنبه عادی و عملی دارد و به شکل خود به خودی در جریان تاریخ اجتماع و مسیر زندگی شکل میگیرد و به افراد جامعه آقاء میشود و میتوان آنرا "روان اجتماع" یا روحیه جامعه نامید.

۲) آگاهی سیستماتیزه شده و مدرن (شناخت تئوریک) که در سطح بالاتری است و به صورت نظریات علمی و تئوریک تدوین شده است. پایه پیدایش این سطح، جدا شدن کارفکری از کاریدی و امکان تفکر تئوریک یا نظری، جدا از تفکر پراتیک و عملی است. عناصر شعور اجتماعی در این سطح به تدریج متراکم شده و توسط کاهنان و فلاسفه و خردمندان و رجال سیاسی و دانشمندان سیستم بندی گردیده و به صورت معارف بشری و دانشها درآمده است. آن بخش از آگاهی اجتماعی را در این سطح، که سیستم نظریات تئوریک درباره جامعه است و در آن منافع طبقات و قشرها منعکس است، ایدئولوژی مینامیم.

در سطح افقی، مقوله آگاهی اجتماعی را میتوان بر حسب اشکال کیفی متمایز آن، تقسیم کرد. مثلا شکل سیاسی، قضائی، زیبایی شناسی، هنری، علمی، فلسفی، مذهبی، اخلاقی و غیره. باید توجه داشت که اشکال آگاهی اجتماعی در تقسیم بندی افقی اول با هم در ارتباط اند و تاثیر هر یک از آنها دارای دو سطح مشخص یکی عادی و عمومی و دیگری سیستماتیزه شده و مدون است. یعنی هر شکل از نظر تقسیم بندی افقی، دارای دو سطح از نظر تقسیم بندی عمودی است مثلا سیاست یا استتیک یا مذهب را، به عنوان شکلی از آگاهی اجتماعی، میتوان هم در سطح آگاهی عامه و روحیه جامعه مطالعه و بررسی کرد هم در سطح آگاهی نظری و مدون.

(۴)

جهان بینی های ایده آلیستی میکوشند تکامل اجتماع را برشالوده عناصرمختلف معنوی توضیح دهند. برعکس ماتریالیسم تاریخی زندگی مادی، موجودیت عینی، هستی اجتماعی را عامل اولیه و عنصر تعیین کنند میدانند و حیات معنوی را عنصر ثانوی و بازتاب زندگی مادی و مشتق از آن می شمارد.

از مارکس آموخته ایم که آگاهی چیزی نیست جز هستی ای که به آن آگاهی یافته ایم، چیزی نیست جز آگاهی به هستی، و این هستی انسانها نیز چیزی نیست جز روند واقعی زندگی آنها.

با این آموزش اساسی است که علوم اجتماعی پایه علمی پیدا میکنند و به مسئله اساسی فلسفه تاریخ و اجتماع پاسخ درست داده میشود.

اما تمام این تاکیدات که برای درک اصل ماتریالیستی و برخورد علمی و درست با مسئله رابطه بین هستی و آگاهی اجتماعی است، به هیچوجه به معنای پاسخی ساده شده، سطحی و یک جانبه نیست. فلسفه مارکسیستی فلسفه ای است دیالکتیکی، منعکس کننده واقعیت و تمامی بغرنجی های آن. مارکس در این زمینه بر روی نقش تاریخی آگاهی اجتماعی، اندیشه ها و عوامل ذهنی تاکید دارد. مارکسیسم تنها علمی است که به درستی و دقیقا نقش عظیم این عوامل را در نظر گرفته و تاثیر آنها را در حیات اجتماع بررسی میکند، به علت و چگونگی این نقش و به حدود این تاثیر و میزان آن پی می برد و بالاخره آگاهی به این نقش را، خود، وسیله ای برای تحول جامعه قرار میدهد. ماتریالیسم تاریخی تئوری کامل آگاهی اجتماعی و نقش آنرا در جامعه بشری تدوین کرده است. آگاهی اجتماعی میتواند به تکامل هستی اجتماعی شتاب بخشد یا آنرا کند کند. این وابسته بدان است که بازتاب منافع طبقات مترقی و بالنده باشد یا بیانگر منافع طبقات میرنده و ارتجاعی؛ وابسته بدان است که نیاز های عینی ترقی اجتماع را منعکس کند یا نه. آگاهی اجتماعی بازتاب مکانیکی هستی اجتماعی نیست.

مکاتب ماتریالیستی سطحی و مبتدلی وجود دارند که نقش اندیشه ها و عوامل ذهنی را در حیات اجتماع نفی میکنند و به طور سطحی و مکانیکی، نقش موثر و فعال آگاهی اجتماعی را منکر می شوند و یا مستقیما و بلاواسطه می خواهند تمامی پدیده های بغرنج آگاهی اجتماعی را با بهانه "اقتصادی" توضیح دهند. ماتریالیسم تاریخی یعنی علم فلسفی مارکسیسم- لنینیسم درباره تاریخ و جامعه، با چنان برداشت سطحی و مبتدلی، بکلی بیگانه است. دشمنان مارکسیسم که قدرت مقابله با آموزش تئوریک طبقه کارگر را ندارند و می خواهند به قول خود، مارکسیسم را "رد کنند" اغلب همان تزه های ماتریالیسم عوامانه و سطحی و به اصطلاح "اقتصادی" را بهانه کرده، آنها را تزه های مارکسیسم معرفی نموده و آنوقت بر بنای پوشالی و سستی که خود بنام مارکسیسم ساخته اند، دن کیشوت وار حمله می برند و می اندیشند که مارکسیسم را تارو مار کرده اند!

(۵)

ماتریالیسم تاریخی عمل و عکس العمل متقابل و درونی و تاثیر متقابل و رابطه دیالکتیکی بین دو مقوله آگاهی اجتماعی و هستی اجتماعی را خاطر نشان می سازد و نقش فعال آگاهی اجتماعی را در مقابل هستی اجتماعی ثابت می کند؛ نشان می دهد که آگاهی اجتماعی دارای چه قوانین تکامل مستقل و چه ویژگی هائی هست و برشالوده، این قوانین ویژه، چگونه میتواند از تکامل هستی اجتماعی عقب بماند یا برعکس بر تغییرات آن پیش گیرد. در عین حال آگاهی اجتماعی حفظ و تداوم و وراثت و انتقال ارزش های فرهنگی و حیات معنوی را از

یک نظام دیگر تاملین می کند. این مقوله در خود سنن و آداب و خصوصیات معنوی و فرهنگی و روانی را در برمی گیرد.

توسط همه اینها است که استقلال نسبی آگاهی اجتماعی نسبت به هستی اجتماعی جلوه گر میشود، اگرچه همانطور که گفتیم عنصر اولیه، قاطع و تعیین کننده- در آخرین تحلیل- هستی اجتماعی است. آگاهی اجتماعی، بر زمینه استقلال نسبی خود، عمل متقابل و تأثیر متقابل خود را بر روی هستی اجتماعی انجام میدهد و خصلت انتقادی، خلاقه و تغییر دهنده و فعال خویش را جلوه گر می سازد. مارکسیسم- لنینیسم اهمیت انقلابی اندیشه های مترقی را که در آگاهی توده ها رسوخ میکند و به یک نیروی مادی در راه تکامل اجتماع بدل میشود خاطر نشان می سازد. تغییر هستی اجتماع موجب تغییر آگاهی اجتماعی می شود ولی این کار به خودی خود، سطحی و به یکباره صورت نمی گیرد بلکه در جریان یک روند بغرنج، متضاد و طولانی انجام میشود.

تئوری مارکسیستی مقولات هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی نشان میدهد که اندیشه ها و موضع گیری ها و آگاهی ها و ارزیابی های معنوی اخلاقی، سیاسی، حقوقی، هنری، فلسفی و غیره دارای شالوده های عینی طبقاتی بوده و تضادهای و منافع طبقاتی را منعکس میکند. این تئوری به ما امکان میدهد:

- اولاً پدیده های آگاهی اجتماعی را بطور عینی و بدون پیشداوری تحلیل کنیم،
- ثانیاً قانونمندی های روند تکاملی آگاهی اجتماعی را روشن سازیم،
- ثالثاً برای ارزیابی سیستم های ایدئولوژیک، در چارچوب مشخص تاریخی آنها و برای مرز بندی دقیق و مشخص اندیشه های مترقی و ارتجاعی و نقش مشخص هر یک از آنها در هر عصر، معیارها و محک درست بدست آوریم،
- و بالاخره این تئوری خود پایه تئوریک ضرورت شرکت فعال در نبرد ایدئولوژیک و لزوم عمل انقلابی فعال و آگاهانه است.

(۶)

اینک چند توضیح برای احتراز از اشتباه و روشن شدن مطالب و مرز بندی دقیق ترین مقولات هستی اجتماعی، آگاهی اجتماعی، پایه، روبنا و ایدئولوژی.

۱- "پایه" یا پایه اقتصادی حیطة به مراتب کمتری را از هستی اجتماعی در بر می گیرد. جزئی از آن است اگرچه هسته اصلی آن است. هستی اجتماعی علاوه بر پایه که مجموعه مناسبات تولیدی است، مناسبات دیگر عینی بین انسانها، مناسبات بین جامعه و طبیعت و همچنین شرایط نفوس و جمعیت، محیط زیست، شرایط جغرافیائی- کیهانی هستی اجتماع را نیز شامل می شود.

۲- "روبننا" نسبت به آگاهی اجتماعی از یک نظر وسیعتر است و حیطة گسترده تری را در بر می گیرد و از نظر دیگر تنگ تر و محدودتر از آن است. از آنجا به جز اندیشه ها و مکاتب و علاوه بر آنها، نهادها و سازمانها و موسسات مربوطه را نیز در بر می گیرد وسیع تر از آگاهی اجتماعی است. اما از آنجا که از بین اندیشه ها و مکاتب و نظریات تنها آن بخشی را که دارای خصلت طبقاتی است و مستقیماً ناشی از پایه مشخص شیوه تولید مربوطه است در برمی گیرد، بسی تنگ تر از آگاهی اجتماعی است که چه در سطح روان اجتماعی یا آگاهی عامه و روحیه عمومی و چه در سطح آگاهی سیستماتیزه شده و مدون و ایدئولوژیک، کلیه عوامل و عناصر زندگی معنوی و کلیه مظاهر آگاهی ها و معلومات اجتماعی را در بر میگیرد.

۳- روبنا نسبت به ایدئولوژی حیطة وسیعتری را دربر می گیرد، نه تنها از آنرو که نهادها و موسسات و سازمانهای اجتماعی را هم علاوه بر اندیشه ها و مکاتب شامل میشود، بلکه از آنجا که روبنا نه فقط مکاتب و تئوری های اجتماعی دارای خصلت طبقاتی، بلکه سطح غیر سیستماتیزه و عامه آگاهی طبقاتی را شامل می شود. درحالی که ایدئولوژی تنها شامل مکاتب مدون و سیستماتیزه شده می گردد و مربوط به سطح روان اجتماعی و روحیه عامه نیست.

راه توده ۱۵۴ ۲۹,۱۰,۲۰۰۷